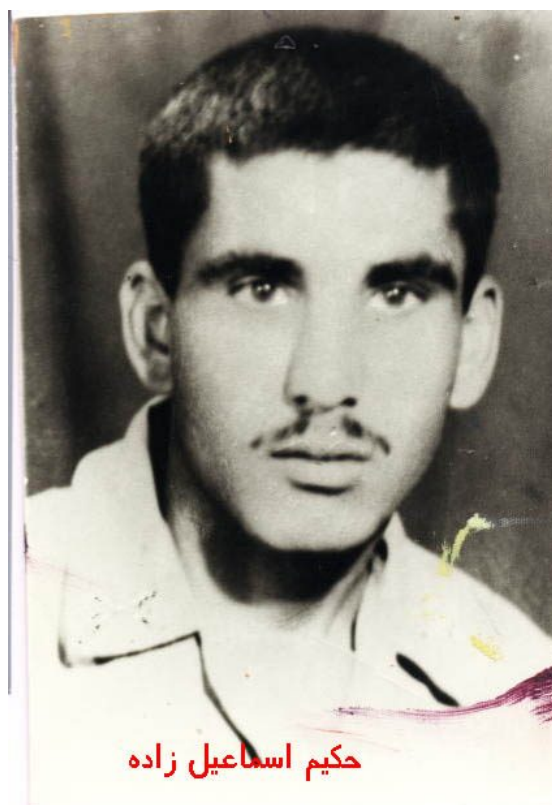


شهید حکیم اسماعیل زاده



خلیل	نام پدر
۱۳۵۴/۰۸/۱۰	تاریخ تولد
بوشهر - کنگان	محل تولد
۱۳۶۷/۰۱/۲۶	تاریخ شهادت
میمک	محل شهادت
	مسئولیت
ارتشی	نوع عضویت
	شغل
	تحصیلات
کنگان	مدفن

زندگینامه

در سال ۱۳۴۵ در شهر کنگان و خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. ایشان از هفت سالگی به مدرسه رفت و تا کلاس پنجم ابتدایی تحصیل نمود. سپس ترک تحصیل نمود و به کارگری روی آورد تا از این راه امرار معاش خانواده را فراهم سازد. وی فردی بسیار مهربان و کم حرف بود و سعی می کرد تا گره از کارهای دوستان و آشنایان خود بگشاید. از ویژگی های بارز اخلاقی ایشان علاقه زیاد به کودکان و احترام گذاشتن به آنها بود. به صله رحم اعتقاد فراوان داشت. هیچ گاه از کسی کینه ای به دل نمی گرفت. اوایل انقلاب در کلیه راهپیمایی ها شرکت فعال داشت. شهید اسماعیل زاده علاقه زیادی به جبهه و جنگ داشت و همین باعث شد که در سن نوجوانی راهی جبهه های جنگ شود. سرانجام در تاریخ ۶۷/۲۶/۱ در جبهه میمک بعنوان سرباز دلیر اسلام در عملیات تک دشمن و اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نایل گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

خاطرات

شهید به روایت پدر

شهید دومین فرزند من می باشد . هنگام اعزام به جبهه ۱۹ ساله و بسیار بشاش بود . گویا مطمئن بود دیگر از خدمت مقدس سربازی بر نمی گردد . در خانه و بیرون بسیار خوش اخلاق ، دیندار ، مهمان نواز و با همه بچه های مهربان محل بود . همه انسان ها را دوست داشت . با برادران مذهب تسنن نیز بسیار مودبانه و محترمانه رفتار می کرد .

خبر شهادت فرزندم را از آقای شیخ عباس عاشوری شنیدیم .

در قبال خون شهیدان باید از وطن به قیمت جان مان که شده دفاع کنیم ، چراکه این وطن امانتی می باشد که هر کدام از شهدا^۱ به ما سپرده اند ، تا این سرزمین محلی باشد برای معرفی اسلام به جهانیان .

خلیل اسماعیل زاده

خاطره هایی از دوستان و خویشاودان شهید :

روزی هنگام کار بنایی با شهید اسماعیل زاده ، من بالای پله بودم و شهید اسماعیل زاده پایین پله ایستاده بود و برای من سیمان درست می کرد و به من می رساند . استانبولی (ظرف بنایی مخصوص سیمان و گچ) خالی شده بود و من می خواستم آن را به وی که پایین ایستاده بود برسانم . شهید گفت: تو استانبولی را پرتاب کن من می گیرم اش . من استانبولی را پرتاب کردم ، اما متاسفانه شهید نتوانست آن را بگیرد ظرف به بینی وی اصابت کرد و بینی ایشان شکست . خون زیادی از بینی اش جاری شد . من وی را به بیمارستان کنگان رساندم . اما به علت نداشتن امکانات پزشکی و متخصص وی را به بوشهر منتقل کردند . بعد از چند روز که حال وی بهبود یافت سرکار برگشت . یک روز موقع صبحانه ، به ایشان گفتم چون شکستن بینی ات بخاطر بی احتیاطی من بوده ، باید هزینه درمان ات را بپردازم . اما شهید با همان روحیه بزرگوانه مخصوص خود گفت : توبار سنگین خانواده بزرگی بردوش داری . گرفتار و عیال وار هستی . کسی که باید کمک کند من هستم نه شما و هیچ گونه هزینه ای از من قبول نکردند . بعد از آن شهید به خدمت مقدس سربازی اعزام شدند . اما هر وقت که به مرخصی بر می گشتند به من سر می زدند و احوال مرا جویا می شدند .

(عبدالله حق شناس – همکار و دوست شهید)

شهید به روایت همرمز

مندرجہ سال ۱۳۶۷ در عملیات نصر ، کربلای پنج و فتح مهران همراه شهید بودم .

در موقع اعزام به منطقه مدام می گفت : همیشه به یاد خدا باشید و از دشمن نترسید . همچنین هنگام رسیدن به جبهه من و شهید در یک گردان ، یک گروهان و یک رسته بودیم .

چه در شهر و چه در جبهه اخلاقی بسیار خوب و پسندیده ای داشت . با خوش رویی همه را به سوی خود جلب می کرد و باعث رضایت دوستان می شد . به نماز ، روزه و دیگر واجبات دینی بسیار پایبند بود . همیشه نخستین نفری بود که در مراسمات حضور داشت . در جبهه مسئولیتی که از طرف فرمانده به ایشان محول می شد به طور صحیح انجام می داد .

با همسنگران و دیگر برادران بسیار خوش سخن و خوش برخورد بود . همیشه ما را نصیحت می کرد . در جبهه همیشه سعی داشت که امور محوله را به نحو احسن انجام دهد .

موقع شهادت ایشان در کنارش بودم . در اثر ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نایل گردید .

علی بحریمما



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران